

بحث از دموکراسی و نسبت آن با پدیده‌های دیگر، برای جامعه‌ای که مدت‌هاست با آرزوی حکومت دموکراتیک و تصمیم‌گیری دموکراتیک در مسائل عمومی زندگی می‌کند، بحثی طبیعی است. باریک‌اندیشی و بازاندیشی در این زمینه که چرا نتوانسته‌ایم به دموکراسی پایدار دست یابیم و همیشه دموکراتیک شدن امور را به صورت جرقه‌هایی زودگذر در خاطره جمعی مان به یاد آورده‌ایم، ما را ناگزیر به بحث درباره الزامات دموکراسی و پیوندها و تقابل‌های آن با مفاهیم دیگر می‌کند. بحث از نسبت میان اقتصاد بازار و دموکراسی نیز به لطف گفتگوهای میان طرفداران اقتصاد آزاد و مخالفانشان به پرسشی مهم تبدیل شده است. هدف این نوشتار گشودن بابی است برای تأمل و گفتگوی بیشتر در این زمینه. مباحثی که در این‌جا مطرح می‌شوند، لزوماً ابتکاری و نو نیستند، ممکن است تنها در صورتی تازه بازآرایی شده باشند. بحث را با تشریح برخی مفاهیم آغاز می‌کنیم و آن‌گاه به طرح ادله دیدگاه‌های مخالف می‌پردازیم و در پایان می‌کوشیم به نتیجه‌ای مبتنی بر مباحث پیش گفته در این مورد دست یابیم. انگیزه نگارش این سطور بیش از آن که دادن پاسخی دقیقاً معین به پرسش‌های مطرح شده باشد، پرهیز دادن از تقلیل‌گرایی و ساده‌سازی بیش از حدی است که چنان آفتی اندیشه را در کشور ما تهدید می‌کند.

اقتصاد بازار

پرسش را از مفهوم اقتصاد بازار آغاز می‌کنیم و این‌که چرا از اصطلاح سرمایه‌داری استفاده نکرده‌ایم و اصطلاح اقتصاد بازار را برگزیده‌ایم؟

می‌توان با الهام گرفتن از مباحث مطرح شده توسط زومبارت^۱ و والتر اویکن^۲ برای طبقه‌بندی انتزاعی نظام‌های اقتصادی^۳ دو معیار پیشنهاد کرد: مالکیت عوامل تولید و سازوکار تخصیص منابع. معیار اول مشخص می‌کند مالکیت و حاکمیت عوامل تولید به چه کسی تعلق دارد و معیار دوم روشن می‌کند فرآیندهای اقتصادی و تصمیم‌گیری‌های آن چگونه و با چه سازوکاری اتخاذ شده و تنظیم و هماهنگ می‌شوند. بر مبنای این دو معیار می‌توان طبقه‌بندی انتزاعی زیر را پیشنهاد نمود:

جدول ۱- طبقه‌بندی انتزاعی نظام‌های اقتصادی

سازوکار تخصیص منابع	مالکیت	مالکیت	مالکیت
مالکیت عوامل تولید	خصوصی	عمومی و دولتی	مالکیت مختلط
سازوکار بازار	سرمایه داری خالص	سوسیالیسم بازار	مختلط
سازوکار برنامه‌ریزی دستوری مرکزی	سرمایه داری دولتی	سوسیالیسم دولتی	مختلط
سازوکار مختلط	مختلط	مختلط	مختلط

از انواع این نظام‌های اقتصادی چهار نوع آن (سرمایه‌داری خالص، سوسیالیسم بازار، سرمایه‌داری دولتی، سوسیالیسم دولتی) تنها در عالم انتزاع وجود دارند و در واقع نوع مثالی (Ideal type) هستند. آنچه در جهان واقعی وجود دارد، اقتصاد مختلط است. اما طراحان و مدیران در هر جامعه‌ای ممکن است یکی از این انواع مثالی را به عنوان "الگوهای آرمانی" در نظر بگیرند و برای تقرب به آن خط‌مشی‌گذاری کنند. به‌طور مشخص منظور از اقتصاد بازار، نظامی اقتصادی است که در آن پرسش‌های اساسی اقتصادی (چه چیز و چه مقدار تولید شود؟ چگونه تولید شود؟ چگونه توزیع شود؟ پویایی و انطباق‌پذیری اقتصاد چگونه تأمین شود؟) از طریق سازوکار بازار (عرضه و تقاضای رقابتی) پاسخ داده می‌شود. به عبارت دیگر، اقتصاد بازار اقتصادی است متکی بر تبادل آزاد کالا و خدمت و عوامل تولید، تحت شرایط رقابتی، به همراه حداقل چارچوب نهادی لازم برای ممکن ساختن مبادله در طی زمان (یعنی نوعی نظام حقوقی پیش‌بینی‌پذیر برای تضمین حقوق مالکیت و امنیت قراردادهای)^۴.

در تعریف دوم که کامل‌تر از تعریف نخست است، علاوه بر سازوکار تخصیص منابع بر "پیش شرط نهادی" تحقق اقتصاد بازار نیز تأکید شده است، یعنی تضمین حقوق مالکیت و قراردادهای. صورت دقیق‌تر این پیش شرط آن است که عملکرد اقتصاد بازار بدون وجود حداقل دو شرط زیر، نامطلوب و غیرکارآمد خواهد بود^۵:

۱. حفاظت قانونی از حقوق مالکیت که به معنای تعریف و تضمین حقوق مالکیت و تضمین اعمال حقوق تصریح شده در قراردادهای میان اشخاص، توسط حکومت یا دستگاه‌های قانونی است.
۲. فقدان هزینه مبادله، یعنی فقدان هرگونه هزینه‌ای که در تابع فنی هزینه (تولید) نیامده است. همان‌طور که در جدول ۱ مشاهده می‌شود، حداقل در عالم انتزاع و از لحاظ نظری می‌توان نظام‌های اقتصادی‌ای را در نظر گرفت که ضمن آن‌که سازوکار تخصیص منابع آن‌ها، سازوکار بازار است، از جنس اقتصاد سرمایه‌داری نیستند (اقتصاد سوسیالیسم بازار). به علاوه با توجه به این‌که اغلب استدلال‌های مدافع پیوند الزامی میان اقتصاد



اقتصاد بازار و دموکراسی

علیرضا علوی تبار

بازار و دموکراسی بر "بازاری" بودن این اقتصاد تأکید دارند و نه سرمایه‌دارانه بودن آن، می‌توان بکارگیری اقتصاد بازار به جای اقتصاد سرمایه‌داری را موجه دانست. اگر حتی رابطه ضروری میان دموکراسی و اقتصاد بازار اثبات شود، حداقل در عالم نظر می‌توان امکان پیوند دموکراسی با اقتصاد بازاری غیرسرمایه‌داری را پذیرفت. سوسیالیسم بازار می‌تواند به اندازه سرمایه‌داری بازاری و به دلایل مشابه، به عنوان حمایت‌کننده دموکراسی معرفی شود. البته طرفداران سرمایه‌داری خالص اغلب استدلال می‌کنند که سوسیالیسم بازار، نظامی غیرممکن است و میان سازوکار بازار و مالکیت خصوصی پیوندی ریشه‌ای وجود دارد. طرفداران این استدلال معتقدند برخی از انواع مالکیت تقویت‌کننده سازوکارهای ویژه‌ای هستند و این سازوکارها نیز به نوبه خود به تقویت و گسترش آنگونه مالکیت‌ها می‌انجامند. بدون آن که وارد این بحث شویم و ادله موافق و مخالف را بررسی کنیم، به ادعای محدود خود که امکان وجود سازوکار بازار در کنار مالکیت غیرخصوصی و امکان وجود اقتصاد بازار غیر سرمایه‌داری است، بسنده می‌کنیم، اینک با روشن شدن نسبی مفهوم اقتصاد بازار می‌توانیم به بررسی ادله موافق و مخالف پیوند ریشه‌ای میان اقتصاد بازار و دموکراسی بپردازیم.

پیوند ضروری میان اقتصاد بازار و دموکراسی

طرفداران پیوند ضروری میان اقتصاد بازار و دموکراسی برای ثبات این پیوند به چند استدلال اصلی متوسل می‌شوند که اجمالاً به مهم‌ترین آن‌ها اشاره می‌کنیم. گزاره اول: "اقتصاد بازار هم حکومت را محدود می‌کند و هم استقلال جامعه مدنی را تأمین می‌کند و از این طریق دموکراسی را تحقق می‌بخشد." بر مبنای این استدلال، اقتصاد بازار بخش نهایی زندگی مردم (بویژه عرصه فعالیت‌های اقتصادی) را از حوزه تصمیم‌گیری عمومی و دخالت حکومت خارج می‌کند و در حیطه تصمیم‌گیری و مسئولیت خصوصی قرار می‌دهد و به این وسیله حوزه اقتدار حکومت را محدود می‌کند. این استدلال بیش از همه با نام ژوزف شومپتر و میلتون فریدمن شناخته می‌شود. به علاوه اقتصاد بازار این امکان را فراهم می‌کند که مردم بتوانند به گونه‌ای مستقل از حکومت و قیمومیت آن، به ایجاد و پیگیری روابط و فعالیت‌های اجتماعی بپردازند. اگر بپذیریم که وجود جامعه مدنی برای برقراری دموکراسی ضروری است و تأیید کنیم که در فقدان مالکیت خصوصی و مبادله آزاد نمی‌توان به جامعه مدنی دست یافته به ناگزیر باید به ضرورت اقتصاد بازار برای دفاع از دموکراسی اقرار کنیم. برای تقویت این استدلال اغلب به وضعیت کشورهای دارای اقتصاد برنامه‌ریزی مرکزی دارای گرایش اشتراکی کردن مالکیت استناد می‌شود؛ حکومت‌هایی که تمامی وجوه زندگی مردم را در کنترل خویش دارند و با وابسته کردن اقتصادی مردم به حکومت امکان اقدام مستقلانه را از آن‌ها سلب می‌کنند.

گزاره دوم: "آزادی انتخاب در عرصه اقتصادی و آزادی سیاسی پیوندی ناگسستنی دارند و یکدیگر را تقویت می‌کنند."

پذیرش آزادی انتخاب در حوزه اقتصادی و نهادینه و قانونمند کردن آن، زمینه را برای آزادی بیان و انجمن در سطح سیاسی نیز فراهم می‌آورد. مطالعه مقایسه‌ای تاریخ کشورهای صنعتی بر این همراهی دلالت دارد و آن را (البته از دید طرفداران این نظر) تأیید می‌کند. این ایده نیز وجود دارد که آزادی یکی است و خود را در عرصه‌های مختلفی نشان می‌دهد. به عبارت دیگر، چون آزادی اقتصادی با به رسمیت شناختن حقوق و آزادی انتخاب فردی به دست می‌آید، با پذیرش این حقوق و آزادی‌های فردی زمینه برای استقرار دموکراسی قانونی نیز فراهم می‌شود. نکته مهم آن است که نظریه‌پردازان اصلی این دیدگاه ادعا نمی‌کنند که اقتصاد بازار ضرورتاً به دموکراسی سیاسی می‌انجامد، بلکه مدعی هستند اقتصاد بازار شرط لازم دموکراسی سیاسی است، اما شرط کافی آن نیست. به عبارت دیگر هم می‌توان دموکراسی‌هایی همراه با اقتصاد بازار داشت و هم اقتصاد بازار همراه با دیکتاتوری و استبداد، اما نمی‌توان بدون اقتصاد بازار، دموکراسی داشت. تا این جا دیدگاه‌های طرفداران پیوند ضروری میان اقتصاد بازار و دموکراسی را شرح دادیم؛ حال به استدلال مخالفان آن بپردازیم.

مغایرت اقتصاد بازار و دموکراسی

صاحب نظرانی که معتقدند اقتصاد بازار مانع تحقق دموکراسی است یا آن را به صورتی بی‌محتوا تبدیل می‌کند برای دفاع از دیدگاه خود استدلال‌های مختلفی دارند که در این جا به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم: گزاره اول: "اقتصاد بازار به تثبیت و تشدید نابرابری در ثروت و درآمد می‌انجامد و این نابرابری‌ها، از برابری سیاسی مؤثر که شرط تحقق دموکراسی واقعی است، جلوگیری می‌کند."

اقتصاددانان طرفدار اقتصاد بازار نیز اذعان دارند که در شرایطی که مواهب اولیه به صورت نابرابر توزیع شده است عملکرد سازوکار بازار بر نابرابری در درآمد، ثروت و اشتغال و فراغت می‌انجامد. به علاوه تلاش برای تغییر توزیع مواهب اولیه را نیز دارای هزینه‌های سنگین برای تولید و انگیزه‌های تولید می‌دانند. از این رو می‌توان پذیرفت نابرابری‌های موجود در توزیع مواهب اولیه در آغاز هر دوره در نتیجه عملکرد سازوکار بازار تثبیت می‌شوند و در پایان دوره فزونی می‌یابند. تجربه نشان داده است که در شرایط نابرابری و قطبی شدن توزیع در جامعه ایفای نقش شهروندی سیاسی برای بخش‌های عمده‌ای از جامعه غیر ممکن خواهد شد. حاصل این نابرابری برای محرومان از خود بیگانگی اجتماعی، بزهکاری و حاشیه‌نشینی است و حکومت‌ها را ناگزیر از توسل به اقدامات شدید سرکوبگرانه می‌سازد. فردی که در بازار کار، کالایی قابل چشم‌پوشی دانسته

می‌شود، به دشواری خواهد توانست در یک نظام دموکراتیک در نوعی تعامل بر مبنای حقوق برابر با دیگران نقش شهروندی فعال را بازی کند.

گزاره دوم: استقلال بازار، امکان نظارت دموکراتیک بر اقتصاد و دموکراتیک شدن محل کسب و کار را از حکومت و عرصه عمومی، سلب می‌کند. بخش عمده‌ای از زندگی انسان‌ها در محل کارشان سپری می‌شود و حاصل تعامل‌های این محیط کار میزان رفاه آن‌ها را تعیین می‌کند. آیا می‌توان این بخش مهم و مؤثر زندگی را از حیطه نظارت‌های دموکراتیک خارج کرد و آن‌را به صورت سلسله مراتبی اداره نمود؟ اقتصاد بازار ظاهراً چنین کاری را انجام می‌دهد. بویژه توجه داشته باشید اقتصاد بازار هنگامی خوب عمل می‌کند که مبتنی بر رقابت باشد. تنها تباری فروشندگان و ایجاد کنترل و تراست نیست که رقابت را برهم می‌زند، اتحادیه‌های کارگری و اتحادیه‌های مصرف‌کنندگان نیز آن را از وضعیت رقابتی خارج می‌کنند؛ بنابراین از نظر طرفداران اقتصاد بازار، وضعیت مطلوب وضعیتی است که هر کارگری در آن با کارفرمای خود مذاکره کند و با توجه به داده‌های بازار با او به توافق برسد. در چنین شرایط نابرابری می‌توان حاصل مذاکره را از پیش حدس زد؛ به علاوه مدیریت هر واحد اقتصادی باید به سهام‌داران خود پاسخگو باشد و نه به کارگران و کارکنانش. از این رو جریان امور در محیط کار، به وسیله کارگران امتیزه شده و بدون توجه به خواسته‌ها و گرایش‌های آن‌ها اداره می‌شود. چگونه می‌توان زندگی را به دو بخش تقسیم کرد و بخشی را به شیوه دموکراتیک و بخش دیگری را به شیوه سلسله مراتبی و اندک سالارانه اداره نمود؟ اقتصاد بازار سرنوشت جمعی را به دست تصمیم‌گیری بخش خصوصی و نهادهای قدرتمندی می‌سپارد که هیچ‌گونه نظارت دموکراتیکی بر آن‌ها متصور نیست. هم طرفداران پیوستگی اقتصاد بازار و دموکراسی و هم طرفداران گسستگی ماهیتی این دو، برای دفاع از دیدگاه خود استدلال‌های دیگری را نیز مطرح می‌کنند که می‌توان آن‌ها را کم و بیش در مقایسه با محورهای مذکور، فرعی تلقی کرد. مرور این محورها می‌تواند برای طرح مباحثی در زمینه نسبت میان دموکراسی و اقتصاد بازار، بستر مناسبی باشد، مباحثی که هم از استدلال موافقان و مخالفان بهره می‌برند و هم در پی رفع نقایص هستند.

۱. هر نظام دموکراتیکی که بر رضایت و منافع عمومی بنا می‌شود، هم به نهادهای مالکیت خصوصی و آزادی مبادله احتیاج دارد و هم به تضمین حقوق اساسی اقتصادی-اجتماعی انسان‌ها، محدودیت‌ها و کنترل‌های ضروری آن.

این ادعای کلی بر چند ادعای جزئی تر بنا شده است. تفکیک این ادعاها به معقول کردن بحث درباره ادعای اصلی کمک می‌کند.

۱. ۱. وجود جامعه مدنی مستقل برای دموکراسی حیاتی

است و وجود نهادهای مالکیت خصوصی و آزادی مبادله نیز برای شکل گیری و پایداری جامعه مدنی، ضرورت دارد.

این گزاره که توسط طرفداران اقتصاد بازار مطرح می شود کم و بیش استدلال معتبری است و داده های تاریخی و مباحث اقتصاد سیاسی آن را تأیید می کنند^{۱۱}، اما همه واقعیت را منعکس نمی کند. همان طور که قبلاً اشاره شده این ادعا به دو واقعیت مهم بی توجه است: اولاً بازار ساختاری از روابط قدرت و مشتمل بر سلسله مراتب مالی و صنعتی است که به هیچ وجه از لحاظ داخلی دموکراتیک نیست. آیا می توان از نهادی غیردموکراتیک توقع پرورش شهروندان دموکرات و فعال و حمایت همیشگی از دموکراسی را داشت؟

ثانیاً، در ادعای فوق، جامعه مدنی بر مبنای جدایی نظام سیاسی از زندگی اقتصادی و اجتماعی بنا شده است، اما واقعیت این است که در عمل، جدایی قدرت اقتصادی از قدرت سیاسی در اقتصاد بازار بیشتر ظاهری است تا واقعی. درست است که اقتصاد بازار می کوشد حکومت را از فعالیت های اقتصادی دور نگه دارد، اما در چارچوب نظام اقتصاد سیاسی برآمده از آن راهی وجود ندارد که مطمئن شویم حکومت تابع منافع جریان مسلط در اقتصاد نیست. البته راه هایی برای محدود کردن تأثیر ثروت و قدرت اقتصادی در فرآیند سیاسی وجود دارد، اما این راه ها به حذف کامل این تأثیر نمی انجامد و به علاوه اغلب با نظام اقتصاد بازار مغایر هستند. به طور مثال محدود کردن مالکیت رسانه های همگانی یکی از راه های تجربه شده ای است که اولاً به طور کامل چنین تأثیری ندارد و به علاوه اغلب با نظام اقتصاد بازار مغایر است^{۱۲}.

۱.۲. حفظ برابری شهروندی دموکراتیک و مشروعیت نهادهای دموکراتیک مستلزم تأمین حقوق اقتصادی- اجتماعی شهروندان و محدودیت ها و کنترل های ضروری آن است.

ناتوانی حکومت های دموکراتیک در حفاظت از حقوق اجتماعی- اقتصادی شهروندان از مجاری مختلف به نابودی دموکراسی منجر می شود. تأمین نشدن حداقلی از حقوق اقتصادی- اجتماعی شهروندان پیش از هر چیز آن ها را به افرادی آسیب پذیر و فاقد توانایی های لازم برای بهره گیری از حقوق مدنی و سیاسی خویش تبدیل می کند. به علاوه با ایجاد ناامنی اجتماعی، از یکسو به خطر آشوب اجتماعی دامن می زند و از سوی دیگر به تقویت سازمان های سرکوبگر و اقدامات سرکوبگرانه آن ها برای اعاده امنیت می انجامد. این دور باطل کیفیت مطلوب زندگی عمومی را کاهش می دهد و مشروعیت نهادهای دموکراتیک را از آن ها سلب می کند^{۱۳}.

ناتوانی حکومت ها در تأمین حقوق اقتصادی و اجتماعی شهروندان، به بی اعتباری نهادهای اقتصاد بازار نیز منجر می شود و هم مالکیت خصوصی و هم آزادی مبادله،

هر دو از ساخته های بشری (سازه های اجتماعی) اند و دلیل اعتبار و مشروعیت شان آن است که در تأمین ابزارهای لازم برای زندگی انسان ها از خویش کارایی نشان داده اند، نه از آن رو که دارای تقدس ذاتی هستند. حال اگر آن ها در تأمین هدف اصلی مورد نظر شان (تأمین لوازم زندگی بهتر و خوش آیندتر برای انسان ها) ناتوان باشند، چه دلیلی برای مشروعیت شان وجود دارد؟ اگر عملکرد اقتصاد بازار به کاهش رفاه اجتماعی و در نتیجه رضایت عمومی منجر شود، دیگر نمی توان از مشروعیت نهادهای آن دفاع کرد.

تجربه نشان داده است برخلاف حقوق مدنی و سیاسی که بیشتر با خودداری حکومت از انجام بعضی از اقدامات قابل دستیابی به نظر می رسند، تأمین حقوق اقتصادی و اجتماعی مستلزم کمک ها و اقدامات ایجابی است. به طور کلی که برای عملی ساختن حقوق بشر باید به سه نوع وظیفه توجه داشت. اول وظیفه "اجتناب" از محروم کردن مردم از حقوق شان، دوم وظیفه "حفاظت" از آن ها در برابر محروم شدن و سوم، وظیفه "کمک" به آن ها در صورت محروم شدن^{۱۴}.

حکومت ها برای تأمین حق برخورداری از غذا با ارزش غذایی کافی، لباس، سرپناه، مراقبت های بهداشتی اساسی، آب پاکیزه، خدمات بهداشتی و آموزشی حداقل در سطح مقدماتی، نیازمند خط مشی های هدفمند و خاصی، - فراتر از آن چه رویکردهای نئولیبرال به بازار و مالکیت خصوصی ترویج می کنند- هستند. پذیرش اصل حقوق اقتصادی و اجتماعی اساسی به همراه همه آن چه برای تأمین آن ها لازم است، البته به معنای بی توجهی به ضرورت وجود امکانات کافی برای تأمین آن ها نیست. حکومت ها به اندازه امکاناتی که در اختیار دارند، در انجام اقدامات ایجابی برای تأمین این حقوق مسئولیت دارند. ضرورت مالکیت خصوصی و آزادی مبادله، برای جامعه مدنی و به تبع، برای دموکراسی مطمئناً انکار ناپذیر است. اما اقدام برای تأمین حقوق اقتصادی و اجتماعی مستلزم حذف این نهادها نیست، بلکه بیشتر مستلزم نظارت و تکمیل ضروری آن ها در چارچوب منافع عمومی وسیع تر است.

بنابر آنچه گفته شد، برای تأمین شرایط لازم (و نه کافی) برای دموکراسی، همان طور که پذیرش نهادهای مالکیت خصوصی و مبادله آزاد ضروری است، حضور مؤثر حکومت و دولت در فعالیت ها برای تأمین حداقل حقوق اقتصادی و اجتماعی و جلوگیری از نتایج مخرب ناشی از بی ثباتی ذاتی اقتصاد بازار نیز ضروری است.

۲. دفاع از مالکیت خصوصی و آزادی مبادله نباید به معنای دفاع از حاکمیت ایدئولوژی بازار^{۱۵} برحوزه عمومی باشد و یا به آن منجر شود. طرفداران اقتصاد بازار معتقدند که اقتصاد بازار و دموکراسی فرآیندهای مشابهی را طی می کنند و در هر دوی آن ها حاکمیت (مصرف کننده و رای دهنده) از طریق توزیع ثمرات رقابت (سود و قدرت سیاسی)

برای عملی ساختن حقوق بشر باید به سه نوع وظیفه توجه داشت. اول وظیفه اجتناب از محروم کردن مردم از حقوق شان، دوم وظیفه حفاظت از آن ها در برابر محروم شدن و سوم، وظیفه کمک به آن ها در صورت محروم شدن

برای تأمین شرایط لازم (و نه کافی) برای دموکراسی، همان طور که پذیرش نهادهای مالکیت خصوصی و مبادله آزاد ضروری است، حضور مؤثر حکومت و دولت در فعالیت‌ها برای تأمین حداقل حقوق اقتصادی و اجتماعی و جلوگیری از نتایج مخرب ناشی از بی ثباتی ذاتی اقتصاد بازار نیز ضروری است

بر اساس توانایی در جلب حمایت مردم (مصرف‌کننده و رأی دهنده) به دست می‌آید. به این ترتیب هم دموکراسی و هم اقتصاد بازار رفتار قیم‌مآبانه با مردم را مرود می‌دانند و به آن‌ها خودمختاری و فردیت می‌بخشند. اما در مقابل این نظر، دیدگاهی کاملاً متغیر وجود دارد: از نظر مخالفان الگوی بازار^{۱۵} به هیچ وجه الگوی مناسبی برای اداره امور عمومی و حوزه عمومی نیست زیرا منطق حاکم بر الگوی بازار، منطق به حداکثر رساندن نفع شخصی است. در حالی که کارایی و موفقیت حکومت در گرو آن است که بتواند نوعی نفع عمومی مستقل از نفع شخصی ایجاد کند و فرهنگ خدمت‌همگانی غیر انتفاعی را گسترش دهد. تسری الگوی بازار به بخش عمومی و تلقی حکومت به عنوان نوعی مدیریت خصوصی امور، این ویژگی‌ها را از میان می‌برد. حوزه عمومی باید عرصه‌ای برای بحث و مناظره شهروندان در مورد انتخاب‌های جمعی، از محلی‌ترین سطح تا سطح ملی باشد. اگر در این حوزه با شهروندان به مثابه مصرف‌کنندگان رفتار شود، مفهوم اجتماعی این حوزه هم از میان می‌رود. تقویت اخلاق خدمت عمومی در مقایسه با اخلاق مبتنی بر محاسبه اعتماد میان شهروندان و مقامات حکومتی را از میان می‌برد و روابطی معامله‌گرانه را جایگزین آن می‌کند. ایندولوژی بازار می‌تواند تأمین حوزه عمومی دموکراتیک را تضعیف کند و منطق بازار را در عرصه‌ای حاکم سازد که این منطق در آن فاقد اثر بخشی است.

۳. آزادی‌های اقتصادی و آزادی‌های سیاسی لزوماً پیوندی ناگسستنی ندارند، بلکه رابطه این دو به نقش کارگزاری اجتماعی مربوط است. هر کارگزار اجتماعی (social agent) می‌کوشد تا از شرایطی دفاع کند که می‌تواند در آن منافع اقتصادی خود را حفظ کند و ارتقاء بخشد. به‌طور مثال اقشاری که شغل‌شان از طریق تبادل اطلاعات صورت می‌گیرد و رونق کارشان با جریان آزاد اطلاعات پیوند خورده‌است (مانند دست‌اندرکاران رسانه‌ها)، از آزادی جریان اطلاعات و تبادل آن دفاع می‌کنند. یا به‌طور مثال طبقاتی که فاقد توان چانه‌زنی فردی در عقد قراردادهای کاری هستند، از وجود شرایطی که به آن‌ها امکان اقدام جمعی می‌دهد (مانند تشکیل سندیکا و اعتصاب و جنبش) دفاع می‌کنند. بنابراین پیوند میان آزادی‌های اقتصادی و آزادی‌های سیاسی به این بستگی دارد که آیا کسانی که از آزادی‌های اقتصادی بهره می‌برند، از آزادی‌های سیاسی نیز منتفع می‌شوند یا خیر؟ باید دید که آیا منفعت برندگان از مالکیت خصوصی و آزادی مبادله در وجود آزادی‌های سیاسی منفعت ثابتی دارند یا خیر؟ اگر نیروهای اجتماعی قدرتمند شرایط دموکراتیک را به نفع خویش نبینند، برای پیشبرد منافع خویش از استقرار نظام غیردموکراتیک استفاده می‌کنند. برینگتون مور در کتاب مشهور خود با تحلیل تاریخ مقایسه‌ای، نمونه‌های اصلی این واقعیت را به خوبی

نشان می‌دهد^{۱۵}.

تاریخ کشورهای توسعه یافته نشان داده است که در شرایطی خاص، آزادی کسب سود برای عده‌ای قلیل، با آزادی‌های سیاسی برای عده‌ای بسیار سازگار نبوده است و به همین دلیل سرمایه‌داری با فاشیسم به بقای خود ادامه داده است. کم و بیش می‌توان چنین گفت که وجود طبقه کارگر سازمان‌یافته و طبقه متوسط مدرن گسترده به همراه امکان سازش طبقاتی به تحکیم دموکراسی کمک کرده‌اند؛ بویژه وجود حکومتی که چانه‌زنی و سازش طبقاتی در آن و از طریق آن شکل می‌گیرد، به تحکیم دموکراسی کمک بیشتری خواهد کرد. سخن قدری به درازا کشید؛ اما می‌توان از مجموعه مباحث فوق نتیجه‌ای مقدماتی گرفت. رابطه میان اقتصاد بازار و دموکراسی رابطه‌ای دو وجهی است. اقتصاد بازار از جهاتی حمایت‌کننده دموکراسی و از جهاتی تضعیف‌کننده آن است؛ از این رو هر راهبردی برای تحکیم یا تعمیق دموکراسی مستلزم تعدیل تأثیرات منفی بازار و تقویت تأثیرات مثبت آن است. گمان می‌کنم با توجه به مجموعه مباحث مطرح شده می‌توان تلویحاً نتیجه گرفت که همچنان "اقتصاد مختلط و حکومت رفاه بهترین حامی و تقویت‌کننده دموکراسی است."

پا نوشت‌ها:

۱. بار، ۱۳۶۷: ۲۰۰.
۲. رنانی، ۱۳۷۶: ۵۰.
۳. بیتام، ۱۳۸۲: ۹۲.
۴. رنانی، ۱۳۷۶: ۴۱۳.
۵. رنانی، ۱۳۷۶: ۱۶۷.
۶. مدیسون، ۱۳۷۸: ۲۴۷.
۷. طبیبیان و غنی‌نژاد، ۱۳۸۰: ۱۸۹.
۸. فریدمن، سرمایه‌داری و آزادی.
۹. طبیبیان، ۱۳۶۸: ۲۲۶.
۱۰. طبیبیان، ۱۳۶۸: ۲۳۰.
۱۱. مدیسون، ۱۳۷۸: ۲۴۴.
۱۲. بیتام، ۱۳۸۲: ۹۵.
۱۳. بیتام، ۱۳۸۲: ۱۶۵.
۱۴. بیتام، ۱۳۸۲: ۲۰۴.
۱۵. مور، ۱۳۶۹: ۷.

منابع:

- بار، رمون: اقتصاد سیاسی، ترجمه منوچهر فرهنگه جلد اول، تهران، انتشارات سروش، ۱۳۶۷.
- رنانی، محسن: بازار یا بازار؟، تهران، سازمان برنامه و بودجه، ۱۳۷۶.
- طبیبیان، محمد: مباحثی از اقتصاد خود پیشرفته، تهران، پیشبرد و پایپروس، ۱۳۶۸.
- مارسون، جی. بی: اقتصاد سیاسی جامعه مدنی، ترجمه قدرت احمدیان، تهران، نشر سفید، ۱۳۷۸.
- مور، برینگتون: ریشه‌های اجتماعی دیکتاتوری و دموکراسی، ترجمه حسین بشیریه، تهران، نشر دانشگاهی، ۱۳۶۹.
- طبیبیان، محمد و غنی‌نژاد، موسی: آزادی خواهی نافرجام، تهران، گام نو، ۱۳۸۰.
- بیتام، دیوید: دموکراسی و حقوق بشر، ترجمه محمد تقی دلفروز، تهران، طرح نو، ۱۳۸۲.